



21 سپتمبر 2019

داکتر سید عبدالله کاظم

استرداد استقلال کامل افغانستان یک واقعیت مسلم تاریخی است که نمیتوان از آن انکار کرد!

(قسمت هفتم)

(با اعتدال از اینکه قسمت های بعدی این سلسله به دلیل مصروفیت های شخصی یک هفته به تعویق افتاد، اینک ادامه چند قسمت باقیمانده خدمت علاقمندان تاریخ کشور تقدیم میگردد. داکتر کاظم)

امیر حبیب الله خان سراج الملة و ادامه تحت الحمایگی:

امیر حبیب الله خان برعکس پدر که مرد باعزم، مهیب و ظالم بود، ذاتا دارای مزاج ملایم، خوش مشرب، تحمل پسند و عیاش بود. او بعد از مرگ پدر بدون مشکل بر تخت سلطنت تکیه زد و بتاریخ 12 میزان 1280 ش (4 اکتوبر 1901) خطبه بنام وی خوانده شد و در سن 29 سالگی هنگامی به سلطنت رسید که امنیت سرتاسری درکشور قایم، سپاه منظم و خزانه پرو پیمان بود. امیر جدید شخص باسواد و در علوم مروجه دسترسی داشت، علاوتا در عهد پدر برای جانشینی تربیت دیده بود. میدانست که با رعایت وصایای پدر و تعقیب سیاست عمومی او، کشور به یک تغیر روش و سلوک ملایم تر ضرورت دارد تا شدت عمل پدر را جبران کند و مردم را به آینده نسبتاً آرام امیدوار سازد.

دوره تقریباً هر ده ساله سلطنت امیر حبیب الله خان (بعداً ملقب به سراج الملت و الدین) مواجه با حالات و رویدادهایی گردید که با زمان سلطنت پدرش در بسا موارد متفاوت بود. امیر عبدالرحمن خان با صلابت زیاد و شدت عمل تمام قدرت را در دست داشت، همه در برابر نظرش تسلیم بودند و نیز با ادامه سیاست تجرید در روابط خارجی و حفظ منافع روس و انگلیس توانست زیر سایه دوستی با انگلیس خود را از شر روسها به امان نگهدارد و اما نگذاشت پای عساکر انگلیس در افغانستان بار دیگر کشانده شود و با این شیوه در کشور بی رقیب ماند و توانست حکومت مرکزی قوی را با حدود مشخص آن ایجاد کند.

تحولاتیکه پس از مرگ امیر عبدالرحمن خان طی دوره سلطنت امیر جدید در بُعد داخلی و خارجی روی داد و بر جریان امور اثر گذاشت، یکی از مباحث پیچیده تاریخ معاصر کشور است که مهمترین آنها را میتوان چنین خلاصه کرد: پیش گرفتن سیاست نرمش امیر جدید و جلب خاطر کسانی که از پدرش رنجیده بودند؛ برگشت خانواده های تبعیدی به وطن با افکار جدید و آشنائی شان با شرایط مدرن عصر؛ سفر امیر به هند و فریفته شدن او با شیوه های جدید زندگی و نوآوریها در زمینه های مختلف؛ توجه به معارف و تأسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه؛ نشر سراج الاخبار و تأثیر آن بر ذهنیت های مردم؛ ضدیت با استعمار و آغاز روشنفکری بین یک تعداد و آگاهی از مسائل و رویداد های مهم جهان؛ نفوذ فرهنگ ترکیه و احترام مردم به خلافت عثمانی؛ بروز مخالفت ها در برابر امیر ناشی از فرو رفتن او در زندگی خصوصی و سپردن قدرت به چند عضو خانواده با موجودیت رقابت های داخلی و خانوادگی و نیز تشکل گروپ دیگر مخالفان امیر به دلیل نزدیکی امیر با انگلیسها.

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

در بُعد خارجی نیز تحولاتی پدید آمد که برچگونگی رویدادها در افغانستان اثر گذاشت، از جمله: مبارزات آشکار و پنهان مردم در هند علیه قدرت استعماری برتانیه؛ توجه مجدد روسها بطرف جنوب و اصرار آنها در روابط آزاد تجارتي با افغانستان؛ بروز مشکلات با دولت فارس در موضوع سیستان و نقش انگلیس در حکمیت قضیه؛ اصرار انگلیسها مبنی بر امضای معاهده جدید با امیر حبیب الله خان و فشارهای وارده برای گرفتن امتیازات مزید از او؛ برهم خوردن روابط بین کشور های بزرگ اروپائی که در نتیجه انگلیس، فرانسه و روسیه به حیث قوتهای متحده در برابر آلمان و اتریش (مسمی به قوتهای مرکزی) در برابر هم قرار گرفتند که منجر به جنگ جهانی اول گردید؛ شمول دولت عثمانی در جنگ به حمایت از جناح آلمان و اتریش که به گونه ای با ابراز احساسات مسلمانان در بعضی کشورهای اسلامی از جمله افغانستان همراه شد؛ ورود هیئت های مشترک آلمانی و ترکی مسمی به "هینتنگ - ندیرمایر" به افغانستان به امید اینکه بتوانند نظر امیر را به جانب حمایت از "قوتهای مرکزی" جلب نمایند؛ موقف دشوار امیر در بین دو قطب فوق و وارد کردن فشار بر امیر از طرف انگلیسها تا در جنگ بیطرف بماند و به دوستی با آنها ادامه دهد؛ وعده های فریبنده انگلیس مبنی بر شناسائی استقلال افغانستان در صورت اعلان بیطرفی افغانستان در جنگ عمومی اول؛ تلاشهای امیر بر انگلیسها تا بعد از جنگ به وعده خود مبنی بر شناسائی استقلال کامل کشور وفا کنند و نیز مبالغ کمکی وعده داده شده را در بدل بیطرفی با جمله باقیات گذشته به امیر بپردازند. وقوع شهادت مرموز امیر در بحبوحه همین گپرو دارهای سیاسی که گفته میشود به دلایلی دست انگلیسها در آن شریک بوده است.

با آنکه مطالب و رویداد های فوق همه مثل حلقه های زنجیر باهم مربوط و یکی بردیگری در انوقت اثر گذار بوده است، اما چون موضوع بحث اصلی ما در اینجا بر تلاشهای بی نتیجه امیر در رفع تحت الحمایگی از انگلیسها در روابط خارجی بیشتر متمرکز میباشد، لذا توجه را در این مبحث بیشتر به مشکلاتی معطوف میدارم که بطور مستقیم ویا غیرمستقیم بر دوام تحت الحمایگی در آن دوره اثر گذار بوده اند، از جمله:

فشار های وارده بر امیر تا معاهده جدید را با برتانیه امضاء کند:

هنوز امیر عبدالرحمن خان حیات داشت و اما از شدت مریضی رنج می برد، لارد کرزن به عیادتش به کابل آمد و از امیر در باره جانشین او پرسید. امیر برای بار اول از شهزاده حبیب الله پسر ارشد خود به حیث جانشین نام برد. لارد کرزن سپس در نامه ای در ماه دسمبر 1898 به امیر اطمینان داد که امارت پسرش را قبول دارد و علاوه کرد که: «لشکر برتانیه در صورتیکه حبیب الله تقاضا کند، آماده خواهد بود برای کمک به او بسوی جلال آباد حرکت کند؛ سرداران افغان که در حال تبعید در قلمرو برتانیه زندگی میکنند، زیر مراقبت گرفته میشوند، در صورتیکه حبیب الله موفق گردید بر مسند فرمانروائی بنشینند، بحکومت روسیه اطلاع داده خواهد شد که از نگاه سیاست بین المللی موقف افغانستان همانست که بود.» لارد کرزن در نامه خود علاوه کرد که: «از آنجائیکه تعهدات برتانیه و عبدالرحمن شخصی بود، لازم است حالا تعهدات جدید براساس روحیه کاملاً تازه عقد گردد. حکومت برتانیه پیشنهادها لارد کرزن را در مورد اعزام یک هیئت جهت مذاکره باحبیب الله خان تأیید کرد.

لارد کرزن میخواست در معاهده جدید امتیازات ذیل را از حبیب الله خان بدست آورد: 1 - تصفیه و تصحیح سرحد افغان و هند برای مقاصد سوق الجیشی؛ 2 - ترتیبات برای حصول معلومات در امور خارجه افغانستان از جمله حرکات عساکر، تقسیم و توزیع نیروهای نظامی، تسلیحات و مهمات

حربی؛ 3 - کنترل تهیه اسلحه و تضمین اینکه این اسلحه علیه هند استعمال نشود؛ 4 - بهبود ارتباطات بین هند، قندهار و کابل و اطلاعات درباره جاده ها و تمام راه های افغانستان؛ 5 - قطع کمک واقعی و لفظی به مردمان قبایل سرحدی داخل قلمرو برتانیه؛ 6 - تأسیس نمایندگی افسران برتانیه در طرح پلانهای دفاعی در برابر روسیه. (آدامک: "تاریخ روابط سیاسی... صفحه 35 آ 36)

امیر حبیب الله خان و حلقه مشاوران او، بخصوص برادرش سردار نصرالله خان که در مخالفت انگلیسها شخص با نفوذ در بین قبائل بود، این پیشنهاد را ننگ آورتر از معاهده گندمک دانسته و اصرار میکرد که دولت افغانستان به موافقات قبلی متعهد است و لزوم معاهده جدید را نمی بیند. اما حکومت هند با ارسال تعزیت نامه از امیر جدید خواست هیئتی را از طرف حکومت هند در کابل جهت مذاکره راجع به معاهده جدید پذیرا شود. امیر در جواب نوشت که معاهده پدرش را با حکومت برتانیه تا زمانیکه حکومت برتانیه به آن وفا دار باشد، محترم می شمارد. لاردر کرزن در نامه بعدی خود به امیر حبیب الله خان وانمود کرد که چون شرایط معاهده 1880 با امیر عبدالرحمن خان یک معاهده شخصی بود و در مورد امیر جدید تطبیق نمیشود، لذا تا وقتیکه معاهده جدید صورت نگیرد، امیر نمیتواند از حمایت و اعانه برتانیه برخوردار گردد. اما امیر جدید در برابر ادعای لاردر کرزن استدلال میکرد که: چون در زمان فوت ملکه ویکتوریا لازم نیفتاد معاهده تجدید نظر گردد، به همان منوال بعد از فوت پدرش لزومی به تجدید معاهده دیده نمیشود. لاردر کرزن ناگزیر به دلیل آغاز مذاکرات هیئت مکماهون و حل معضله سیستان بین ایران [آنوقت فارس] و افغانستان لازم دید تا موقتاً موضوع معاهده جدید را به تعویق اندازد. (مأخذ بالا... صفحه 37 تا 39)

در این موقع روسیه آرزومند برقراری روابط مستقل تجارتي با افغانستان شد؛ پس از مباحثات زیاد در 29 جنوی 1902 حکومت برتانیه بطور شفاهی از طریق سفیر خود به جانب روسیه اطمینان داد که: «حکومت اعلیحضرت برتانیه آرزو ندارد روی این موضوع با روسیه نزاع نماید...، لیکن از آنجائیکه زمام امور روابط خارجی (افغانستان) را برتانیه در دست دارد، ترتیباتی که اندرین زمینه صورت میگیرد، بایستی با موافقت برتانیه عملی گردد. ترتیبات آن [امور فرعی] به روسیه واگذار میشود، به شرطیکه روسیه ضمانت کند که هرگونه روابط آن با افغانستان از خصوصیت سیاسی عاری باشد.»

محدودیتهای روابط با روسیه از یکطرف و پیشنهادات حکومت برتانیه در مورد قرار داد جدید بین امیر حبیب الله خان و مقامات هند برتانوی از طرف دیگر موجب بروز مشکلات گردید و امیر در برابر آن مقاومت میکرد که در اثر آن روابط با برتانیه دچار مشکل گردید. ابا ورزی برتانیه از تادیبه مستمری به امیر حبیب الله برای این مشکلات می افزود و امیر جدید تنها میتوانست از سهمیه مستمری پدر خود که نزد حکومت هند گذاشته شده بود، استفاده کند. امیر حبیب الله خان در نامه ای از این بابت به حکومت هند شکایت کرد و به نایب السلطنه هند برتانوی خاطر نشان ساخت: «در صورتیکه من مستحق مستمری و مدد خرج نیستم، میخواهم بدانم که در اثر کدام معاهده حکومت هند اصرار دارد روابط بین افغانستان و روسیه را کنترل کند. اگر معاهدات سابق از اعتبار ساقط است، بهمان منوال معاهده دیورند نیز بیش از این معتبر نخواهد بود.» (مأخذ بالا... صفحه 46 - 47)

پاسخ به این سؤال برای حکومت هند در حقیقت یک موضوع بسیار مشکل بود و به همین دلیل نایب السلطنه لاردر امپهیل Lord Ampthill به امیر پیشنهاد کرد تا جهت رفع مشکلات یک افسر عالیرتبه برتانوی را به کابل اعزام دارد و امیر این پیشنهاد را قبول نمود. لاردر در نظر داشت شرایط سنگین

را برامیر تحمیل کند، اما حکومت برتانیه به نایب السلطنه هند برتانوی توصیه کرد تا با امیر کنار آید و بکوشد امیر را با آنچه در معاهده قبلی گنجانیده شده بود، راضی نگهدارد و از پیشنهادات سختگیرانه صرف نظر کند. به این اساس حکومت برتانیه به لویس دن L. Dane رئیس هیئت هند برتانوی در کابل نامه فرستاد تا زمینه تجدید معاهده سابق را با امیر فراهم سازد. پس از این همه جنجال ها دن به امیر اطمینان داد که: «تا زمانی که کردار و اعمال امیر قناعت بخش باشد، مستمری ادامه داشته و تسهیلات برای ورود اسلحه به افغانستان فراهم خواهد شد، در عوض این امداد برتانیه از امیر میخواهد تا در موارد ذیل موافقه کند: 1 - اداره و کنترل روابط خارجی، 2 - توطئه نکردن با قبایل سرحدی، 3 - تأمین قدرتی که با برتانیه دوست بوده و سد راه پیشرفت روسیه گردد، 4 - فراهم آوری تسهیلات تجاری» (مأخذ بالا... صفحه 59)

به این اساس مذاکرات با اشتراک دن، دابس و گرانت بتاريخ 15 دسمبر 1904 در قصر امیر در کابل آغاز گردید و تا مارچ سال 1905 بطور خسته کن ادامه یافت. امیر بار دیگر تکرار کرد که: «وی روابط سیاسی افغانستان را با دول خارجی از طریق برتانیه عملی مینماید و از برتانیه بدان طریق استعانت می جوید که به حیثیت مذهبی و عزت نفس او صدمه نزند». امیر خطر روسیه را بیشتر از زمان پدرس می پنداشت و وعده داد نظرش را در مورد پیشنهادات دن بطور کتبی تقدیم خواهد کرد. امیر موضوع را به یک شورای بزرگ جهت غور ارجاع نمود و شورا نظریات امیر را تأیید کرد که با این ترتیب اختلاف نظر بین امیر و هیئت برتانوی حل نگردید و در نتیجه خطر برهم خوردن مذاکرات متصور بود. در این وقت حکومت برتانیه به دن هدایت داد تا نظریات امیر را بپذیرد و در اثر این نرمش و بعد از مباحثات زیاد بالاخره بتاريخ 21 مارچ 1905 معاهده بین امیر و نماینده برتانیه در کابل امضاء شد.

در نتیجه این معاهده موضوع کنترل و اداره روابط خارجی افغانستان در دست انگلیس ادامه یافت، برتانیه آماده بود بعضی ارتباطات محلی غیر سیاسی را در سرحد افغان و روس اجازه دهد، لکن انگلیسها در عین زمان از امیر توقع داشتند پیشنهاد مبنی بر اینکه چطور آن رابطه را با روس ها کنترل کند، بحکومت هند اطلاع دهد... اعانه و مستمری باقیمانده بدون عوض به امیر پرداخته شد... مسئله توريد اسلحه به افغانستان بهمان حالت قبلی باقی ماند یعنی در معاهده جدید محدودیت ها و قیودی بر آن گذاشته نشد... برای نماینده برتانیه در کابل اجازه تماس با افسران عالیرتبه افغانی داده شد و قید موجودیت گارد افغانی در مدخل نمایندگی برتانیه در کابل برطرف گردید ... امیر وعده سپرد که روش پدرش را در باره روابط با قبایل سرحدی مرعی دارد. (مأخذ بالا ... صفحه 78 - 79)

مخالفت امیر با حکمیت مکماهون در موضوع سیستان:

انگلیس ها که مدت ها قبل اهمیت سیستان را مخصوصاً از لحاظ موقعیت خاص استراتژیکی آن در میان مستملکات روسیه تزاری در شمال و خلیج فارس در جنوب کشف کرده بودند، ولی بهانه یی برای تصرف و اشغال آن ظاهراً از بیم روس ها نداشتند، همینکه هرات در 1857 از طرف ایران محاصره شد، انگلیس به بهانه دفاع از افغانستان بدون آنکه افغانستان تقاضایی از آنها کرده باشد، فوراً عده یی قشون از راه بحر هند و خلیج فارس در جنوب ایران پیاده کرد و بزودی جزیره "خارک" را متصرف شد و اهواز را تهدید نمود.

در این وقت امیر شیرعلی خان پس از مراجعت از سفر هند برای تصرف مجدد ایالت سیستان، ایران را به جنگ تهدید کرد. دولت ایران از رفتار افغانها مکرر به دربار لندن شکایت نمود. افغانستان مکرر به فرامانفرمای هند مراجعه و از این وضع شکایت کرد. بالاخره موقع آن بود که این گره بر طبق ماد ششم معاهده پاریس از طریق حکمیت انگلیسها حل گردد. بنابراین در نهم اکتوبر 1870 جنرال گولد سمید از طرف انگلیس مؤظف شد تا به حیث حکم موضوع سیستان را بین ایران و افغانستان بررسی و حل کند. البته در ظاهر این وظیفه را انگلیسها برای رفع اختلاف بین دو کشور عنوان کردند، اما در واقع چنین نبود. آنها میخواستند تا ایالت سیستان را بر طبق اهداف سیاسی و اعمال نفوذ بعدی خود بین دو کشور تقسیم کنند.

گولد سمید پس از مطالعات دقیق و دوبار سفر به منطقه حکمیت خود را رسماً به وزارت خارجه انگلیس بتاريخ 19 اگست 1872م گسیل داشت که بر طبق آن سیستان باید به دو بخش تقسیم گردد: او یکی را سیستان اصلی خواند که به ایران تعلق گیرد و ساحه آن در حدود 3847 میل مربع را در محدوده ذیل احتوا میکرد: «از شمال به هامون که آنرا از نواحی "لاش و جوبین"، "نیه و بندان" مجزا می سازد و از طرف جنوب بطور کل محدود به هامون است و تا محل "سه کوهه" و "برج علم خان" ممتد میشود. از طرف شرقی نیز محدود است به شعبه عمده رود هیرمند در "زیربند" که در دهنه کانال بزرگ واقع است»؛ قسمت دوم را سیستان فرعی نامید که به افغانستان تعلق یابد و آن مشتمل بر 3159 میل مربع بود: «واقع در ساحل راست دریای هیرمند به امتداد یکصد و بیست میل انگلیسی. یعنی از نزدیک محل "چهار بولی" و "رود خود سپاس" در شمال تا "رودبار" در جنوب.... و باین قسمت میتوان دشت سیستان را نیز که شامل "گود زره" و "شیله" است، اضافه نمود.» (صفحه 90 و 91)

دولت ایران نخست حکمیت گولد سمید را رد کرد و بعداً متوجه شد که نتیجه این حکمیت به مفادش است، از آن استقبال نمود، زیرا آنچه را مطالبه کرده بودند، گولد سمید برای شان اعطا کرده بود، در حالیکه برای افغانستان از زمین های حاصلخیز آن منطقه چیزی بدست نیامد. امیر شیرعلی خان نتیجه حکمیت را رد نمود، زیرا افغانستان به هیچ وجه حاضر به قبول آن نبود که از یکطرف یک منطقه وسیعی از پیکر کشورش جدا شود و به ایران تعلق گیرد و از طرف دیگر ایران را بدون سوابق تاریخی و حقوقی از آب یک رودخانه داخلی خود طوری مستحق بشناسد که در مقدار آب مداخله کرده نتواند.

با شعله ور شدن جنگ دوم افغان - انگلیس و وفات امیر شیرعلی خان در فبروری 1879 و متعاقباً اعلام پادشاهی امیر محمد یعقوب خان زیر سایه انگلیسها که منجر به امضای معاهده گندمک در 28 می 1879 گردید تا زمان سلطنت امیرحبیب الله خان سراج الملة موضوع حکمیت گولد سمید از نظر حقوقی یعنی "دو ژور" مسکوت گذاشته شد. اما یک رویداد طبیعی که احتمالاً ناشی از سیلاب شدید و فشار آب جاری دریای هلمند در سال 1896 بوده باشد، موجب شد تا آن دریا مسیر سفلی خود را در امتداد سرحد بین افغانستان و ایران بسوی غرب تغییر دهد و به جای مجرای سابق که "سیخ سر" نام داشت، مسیر جدیدی را در پیش گیرد که به "رود پریان" شهرت یافت. این تغییر مسیر مشکلی را در مورد سرحد بین دو کشور که بزع حکمیت گولد سمید که در آن محل دریای هلمند سرحد مشترک شناخته شده بود، به وجود آورد و در ظرف چند سال موجب بروز مناقشات و حتی برخوردهای کوچک مسلحانه بین مؤظفان سرحدی دو کشور گردید. دولت افغانستان که تغییر مسیر

دریا را در آن محل به نفع خود میدید، ادعا میکرد که خط سرحدی همان مسیر دریای هلمند است که آب در آن جریان دارد، اما دولت ایران خط سرحدی را که قبل از تغییر مسیر دریا تعیین شده بود، اساس قرار میداد و ادعای ارضی را مشتمل بر تقریباً 180 میل مربع بطرف شرق مسیر جدید میکرد و اما افغانها این ساحه را جزو خاک افغانستان می شمردند.

این مشکل که در شروع سلطنت امیر حبیب الله خان سراج الملة کسب شدت نمود، امیر کوشش کرد تا معضله را از طریق تماسهای حسن نیت بین دو کشور حل کند و نمیخواست کشور ثالث یعنی برتانیه برطبق ماده ششم معاهده پاریس (1857) بار دیگر امتیاز حکمیت را حاصل کند و از آن طریق پای خود را به مقصد نیل به اهداف سیاسی خود مثل سابق پیش نماید. امیر حبیب الله خان میدانست که ریشه همچو اختلافات بین ایران و افغانستان ناشی از غرض "بیگانگان" است و مقصد او واضحاً جانب روسها بود که در آنوقت بار دیگر سعی داشتند تا بطرف جنوب و بخصوص هرات نفوذ کنند.

امیراگرچه ظاهراً با انگلیسها و هند برتانوی سر دوستی داشت، ولی از عمق سیاست آنها با خبر بود و نمی خواست بار دیگر پای آنها ظاهراً برای رفع معضله، ولی در واقع برای استحکام موقف شان در منطقه باز شود و مجدداً موضوع به حکمیت آنها واگذار گردد. اما چاره چه بود، زیرا انگلیس ها خود شان در سرنوشت منطقه تصمیم می گرفتند و آنها در معرض اجراء قرار میدادند و دولت های طرف توان مقابله با آنها را نداشتند.

شاید پرسیده شود که هدف و غایه انگلیس ها در موضوع سیستان چه بود، در جواب این سؤال میتوان به اعتراف هملتن - یکی از صاحب نظران انگلیسی اشاره کرد که چنین می نویسد: «امروز دیده میشود که نقشه تزارها و هندوستان در ایالت سیستان در یک خط نظیر یکدیگر است. هرگاه هندوستان، سیستان فرعی (سیستان افغانی) را در اختیار داشته باشد، قادر خواهد بود آنجا را به پایگاه در آورد و از آنجا میتواند مقاصد و نقشه های تزارها را در امتداد سرحدات ایران و افغانستان خنثی کند و جلو آنها را بطرف خلیج فارس بگیرد.» هملتن علاوه میکند که: «در ایران امروز [آنروز] تفوق با روسها است، برای اینکه ما براین مشکل غلبه کنیم، لازم است با امیر افغانستان به یک قرارداد ثابت و دائمی برسیم و ایران را به وضع ثابت تقویت کنیم که دوام داشته باشد. قندهار را با راه آهن به هندوستان وصل بسازیم که دوباره محتاج و مطیع گردد. در اینصورت اوضاع و احوال ما در تمام سرحدات ایران و افغانستان بهتر شده دارای استعداد کافی خواهد گشت. آنوقت میتوان متحداً از عملیات و پیشرفت تزارها در شرق وسطی جلوگیری کرد.» (سیستانی: "سرگذشت سیستان... صفحه 137، بحواله محمود محمود: "تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن 19"، جلد 7، صفحه 1987)

با آنکه امیر حبیب الله خان کوشش میکرد معضله را بدون وساطت انگلیس از طریق مذاکرات بین دولتین ایران و افغانستان حل کند، اما لارد کرزن نایب السلطنه هند برتانوی برطبق معاهده پاریس برای امیر نامه نوشت و علاوه کرد معضله باید از طریق یک افسر انگلیسی مورد حکمیت قرار گیرد. هنوز امیر به جواب نامه مذکور نپرداخته بود که نامه دوم کرزن بتاريخ 3 اکتوبر 1902 (30 جمادالثانی 1320) عنوانی امیر مواصلت نمود. در این نامه ضمن یادآوری محتوای نامه قبلی علاوه کرده بود که هرگاه: «فیصله افسر برتانوی به دولتین ایرانی و افغانی رجوع کرده [رویت داده] شود و هرگاه یکی از دو دولت اعتراض به آن فیصله بنماید، باید آن فیصله را به سکرتری آف ستیت [دولت برتانیه] بدهند. باید اخیر باشد و برهر دو فرقه واجب و متحتم باشد [با آنکه این جمله اخیر

واضح و روشن نیست و اما مقصد آن همانا قاطعیت فیصله و تحمیل حکمیت بر دو طرف میباشد، چنانچه عین موضوع در مورد قاطعیت حکمیت گولد سمید نیز آمده بود[»

امیرحبیب الله خان طی مکتوب مورخ 15 اکتوبر 1902 (13 رجب 1320 قمری) نوشت که در یک قسمت آن چنین آمده است: «فیصله جنرال گولد سمید بطور واجب اضافه از 25 سال مقبول و منظور بوده است. حال نیز این دوستدار [امیر] همین نقشه را مقبول و منظور داشته است. نظر به اظهار دولت ایران راجع به زمین هایی که در اثر تغییر مجرای رود هلمند که سابقاً در کناره مغربی رود بوده و حالا به جانب مشرقی ظاهر شده باشد، می نویسم که راجع به این اراضی متنازع فیه مشروط بر آنکه در نقشه گولد سمید به آنطرف غربی خط مذکور بوده باشد، دوستدار [امیر] دعوی نمیکند و به کارداران خود در چخانسور تأکید می نماید که مداخله به ملک ایرانی ها نکنند و نقشه موجود را حاکم چخانسور و حاکم سیستان با کاردار ایرانی که مامور انظار این امر بوده باشد، دربین گذاشته بطور دوستانه حدود طرفین را نشان داده و نشانه های واضح بگذارند و هرگاه دولت ایران بخلاف نقشه موجوده و اضافه از حقوق سابق خواهش گرفتن را داشته باشد، به دوستدار معلوم نمی باشد. اگر بشما معلوم باشد، توضیح دارند که سؤال شان بوسیله آن مهربان جواب گفته شود.»

با این ترتیب لارد کرزن به هدایت مراجع دولت انگلیس و تقاضای دولت ایران کلونل مکماهون M. H. McMahon را به سیستان برای انجام دو وظیفه ای باهم مربوط یعنی تعیین حدود سرحدی و نصب نشانه ها (پیلرها) از یکطرف و تثبیت حق استفاده از آب دریای هلمند برای ایران از طرف دیگر توظیف و اعزام نمود.

حکمیت مکماهون در مورد تعیین حدفاصل سرحد بین ایران و افغانستان مبتنی بر حکمیت گولد سمید، طوریکه قبلاً ذکر شد، با وجود اختلاف کوچک در یک ساحه با قبولی امیر حبیب الله خان سراج الملة رسمیت پیدا کرد، اما در موضوع تقسیم و تثبیت حق آبه مشکلاتی پدید آمد، زیرا برطبق حکمیت مکماهون باید دوثلث آب دریای هلمند به افغانستان و یک ثلث به ایران تعلق میگرفت و نیز تعیین یک انجنیر دائمی انگلیسی برای نظارت بر اجرای این حکمیت نه برای افغانستان و نه برای ایران منطقی و موجه پنداشته میشد. با این ترتیب موضوع حکمیت مکماهون در مورد تقسیم آب دریای هلمند از طرف هردو کشور رد گردید و موضوع اختلاف در زمینه برای سالهای متماد مورد مناقشه باقی ماند. تا آنکه با عقد یک معاهده دو دولت بتاريخ 11 حوت 1351 بین موسی شفیق صدراعظم افغانستان و آقای هویدا نخست وزیر ایران این معضله حل گردید. (برای شرح مزید دیده شود: داکترکاظم، سیدعبدالله: "بررسی تحلیلی و تاریخی معاهده آب دریای هلمند بین افغانستان و ایران"، آرشیف کتابخانه حبیبیه، افغان جرمن آنلاین، 2017)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 7 تر 7

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ